اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد که از مباحثی که مرحوم نائینی در بحث اوامر مطرح کردند بحث ، از ایشان مشغول بودیم ، نحوه‌ی دلالت صیغه بر وجوب بود به تعبیر ایشان ، ایشان می‌فرمایند که در اصل این مطلب که از امر وجوب استفاده می‌شود نمی‌شود اشکال کرد انما الکلام در وجه این مطلب است ، إنما الإشكال في طريق إستفادة الوجوب من الصيغة بعد ما كان إستفادة الوجوب منها ، چون استفاده‌ی وجوب مما لا اشکال فیها ، آن وقت تمسک می‌کنند به آیه‌ی مبارکه‌ی ما منعك أن لا تسجد إذ أمرتك ، تعبیر خدا کرده به امر ، مع أنّ الأمر كان بصيغته كما هو ظاهر قوله تعالى فقعوا له ساجدين ، با اینکه به صیغه‌ی امر بوده تعبیر به امر شده است ، البته این مطلبی که ایشان فرمودند درست است اما حالا بعد توضیحاتش می‌آید .**

**بعد در استفاده‌ی وجوب بحثی نیست اشکال در طریقه‌ی استفاده‌ی وجوب است ، فنقول لهم في ذلك طرق ، ایشان می‌فرمایند برای استفاده‌ی وجوب طرقی ذکر شده است البته تعبیر ایشان طرق یعنی چند راه اول نوشتند منها دعوى وضعها لغةً ، این منهای اولی ایشان دوم دیگر ندارد یعنی تا آخر بحث ایشان در صفحه‌ی 137 دیگر منهای دوم ندارد نمی‌دانم حالا شاید مقرر حواسش نبوده حالا شاید هم اشتباه از چاپخانه باشد فعلا عدة طرق نوشتند ایشان یک دانه‌اش را فقط به عنوان منها آوردند .**

**البته در صفحه‌ی بعد از والذي ينبغي أن يقال وجوب إنما يكون حكماً عقلياً ، مرادش از دوم باید این باشد شاید طریقان را طرق گفت به قول آقایان جمع منطقی جمع ادبی نیست . علی ای حال ایشان این را دقت کنید چون ممکن است در عبارت ایشان کم و زیادش طبعا چون عبارت مقرر است دیگر اشکالی ما به مرحوم نائینی نداریم ، اشکال هم نیست توضیح است که این در کتاب چون اصطلاحا این طور است وقتی منها منها منها این طوری باید بگویند وقتی گفت طرق اما ایشان یک دانه منها گفتند دیگر منهای دیگری ندارد و منها و منها .**

**بعد در صفحه‌ی بعدی والذي ينبغي أن يقال باید می‌گفتند که ومنها مثلا اینجا را دفعه‌ی دوم منها نگفتند علی ای اجمالا ایشان دو طریقه برای این مطلب ذکر می‌کند یکی عنوان لغوی که در لغت وضع شده یکی هم عنوان حکم عقلی البته عرض کردم مرحوم نائینی در این نوشتار تعبیر به حکم عقلی کرده آقای خوئی هم غالبا تعبیر به حکم عقلی می‌کند و مرادشان از حکم عقلی حکم عقل به لزوم اطاعت مولی که اگر مولی امری کرد باید حتما انجام داد. اما غالبا نائینی جای دیگر تعبیر به حکم عقلاء کرده حکم عقلاء اینجا تعبیر می‌کند : إنّ الوجوب إنما يكون حكماً عقلياً ، شبیه تعابیر آقای خوئی است لکن غالبا در نوشته‌های ایشان جای دیگر که من دیدم عقلائی گرفتند و همان درست است یعنی درستش عقلائی است .**

**چون مساله‌ی عبد و مولی یک مساله‌ای بوده که در عرف عقلاء جاری بوده متعارف بوده عبد و مولی اما اینکه بگوییم عقلی است این لازمه‌اش این است که ما بردگی ذاتی را قبول بکنیم که بگوییم حکم عقل است یعنی قبول بکنیم که خداوند بشر را دو جور خلق کرده یک عده از بشر ذاتا برده هستند یک عده هم ذاتا مولی هستند . خوب این را که نمی‌شود قبول کرد ولو بعضی از حتی عبارات ظاهرا ارسطو هم همین طور باشد اما این را قبولش نمی‌شود کرد به هر حال اینجا باید گفت که مراد ایشان حکم عقلی یعنی حکم عقلائی نه عقلی که ما مصطلح ، عقل چنین ادارکی را ندارد جزو ادراکات عقل نیست این جزو نظام‌های اجتماعی است یک نظام اجتماعی است نظام عبد و مولی بردگی و این نظام بردگی در طول تاریخ موجود بوده و برخورد موالی با عبید خودشان در طول تاریخ مختلف بوده و طرق مثلا عبودیت مختلف بوده این‌ها چیز عقلائی است ربطی به حکم عقل ندارد . مثلا اگر یک کسی دزدی می‌کرد او را عبد برده‌ی او حساب می‌کردند در خود قرآن دارد جزائه من وجد فی رحله فهو جزاء این قصه‌ی داستان برادر حضرت یوسف که اگر آن مکیال را آن وسیله‌ی سنجش را در بار کسی دیدیم این خودش برده‌ی او باشد فهو جزاء این یک نوع از احکامی بوده که در عده‌ای از شرایع سابق و اجتماعات سابق حالا شرایع غیر از شریعت این بوده است ، من وجد فی رحله .**

**ولذا هم اسباب مالکیت عبد هم نحو حدودش یک چیزی نبوده که حکم عقل باشد یک نواخت باشد نه یک چنین چیزی ما در عقل نداریم .**

**یکی از حضار : مخصوص بین عبد و مولی که نبوده در جامعه به برادر به دیگران هم قائل بوده فعل امر**

**آیت الله مددی : خوب ایشان می‌خواهد بگوید وجوب را از مثل برادر به برادر نه مثل عبد و مولی لذا ما در اینجا می‌فهمیم اما در لغت فرقی نمی‌کند ، برادر به برادر می‌گوید پدر به مادر می‌گوید مادر به پدر فرقی در این جهت ندارند با همدیگر در لغت فرقی نیست لذا ایشان لغوی نمی‌دانند عقلی می‌دانند ، نکته‌ی عقلی دانستش این است .**

**البته عرض کردم جاهای دیگر من از مرحوم نائینی دیدم تعبیر عقلاء کرده است تعبیر عقلائی تعبیر درستی است آن درست است تعبیر عقلی تعبیر درستی نیست شاید حالا مرحوم مقرر رحمة الله علیه با اینکه خود مقرر جزو بزرگان است خودش هم بعد از مرحوم آقای نائینی یکی از شلوغ‌ترین درس‌های نجف برای مرحوم آقای کاظمی بود آشیخ محمد علی کاظمی قدس الله سره .**

**یکی از حضار : نسبت خداوند تبارک و تعالی انسان‌ها ذاتا بنده نیستند .**

**آیت الله مددی : آن یک ملکیت دیگری است غیر از این ملکیت اعتباری است که در طول تاریخ**

**یکی از حضار : شاید آقایان مرادشان همین است**

**آیت الله مددی : نه خیر نه اصلا آن ملکیت یک ملکیت دیگری است آن با زمین و آسمان و همه یکی است ملک السموات والارض ربطی به این ندارد آن ملکیت خالقیت و قیومیت اصلا ربطی به این نوع ملکیت**

**یکی از حضار : بالاخره خداوند شارع هست**

**آیت الله مددی : ما انواع ملک داریم به یک مناسبتی من در شرح رساله‌ی آقای شیخ محمد حسین اصفهانی عرض کردم اصلا ما انواع ملک هم در آیات و هم در غیر آیات داریم یک جور نیست ، یک معنای واحدی ندارد این طور نیست که ملک و مالک یکی باشد اجمالا یک نحوه‌ی سیطره است اما خوب خیلی درجات ضعف و شدت و مراتب و جهات مختلف دارد .**

**یکی از حضار : عالی از دانی بگوییم حل نمی‌شود عالی با دانی عبد و مولی می‌شود ، پدر و فرزند می‌شود ، هر کسی که**

**آیت الله مددی : خوب دیگر همان دیگر وقتی رفت روی عبد و مولی باید این طوری تصور بکند باید یک جوری باشد که سیطره برایش باشد بدون سیطره نباشد یا مالکیت داشته باشد اما این مالکیت بر عبد غیر از مالکیت بر درخت است مثلا خیلی فرق می‌کند آن لله ملک السموات والارض غیر از این معناست آن قطعا ربطی به این ندارد این معنای اعتباری است این را ما اسمش را گذاشتیم ملک اعتباری اصلا این یک نحو از ملکیت یک ملک به حساب حقیقی هم داریم آن ملک حقیقی باز غیر از ملکی است که از مقوله‌ی ملک در مقولات نوشتند در اعراض و جواهر آن یک چیز دیگری است آن مالک به معنای سیطره‌ی خارجی انسان ، اینها را من توضیحاتش را دادم اینجا دیگر معطل نکنیم ، و من آیات ، أو لم يروا أنّا خلقنا لهم مما عملت أیدینا أنعاماً فهم لها مالكون ، این مالک نه مالک اعتباری است و نه مالکی است که در مقولات آوردند اسمش را این مالک یعنی مسلطند بر اسب مسلطند بر الاغ مسلطند بر این حیوانات مسلطند فهم لها مالكون ، یعنی سیطره دارند این سیطره‌ی خارجی این ملک مراد این است نه اینکه مالکند یعنی ملک اعتباری باشد و نه به معنای این که مثلا خلقشان کردند این نه اصلا به معنای مقوله است هیچ ربطی به مقوله ندارد این اصلا عنوان دیگری است اصلا این ملک یک عنوان دیگری است به عنوان این که مثلا سوار اسب می‌‌شود اسب را هر جا می‌برد می‌آورد سوار شتر می‌شود هر جا می‌خواهد بیاورد این مالکون باز غیر از این ملک اعتباری است انواع مختلف ملک در لغت عرب در اصطلاحات و غیر اصطلاحات به کار برده شده و این منشاء اشتباه شده یعنی منشائی که از مناشئ اشتباه این است .**

**منها دعوى وضعه لغةً للوجوب ، که اصلا برای وجوب باشد بعد می‌گوید : وهذه الدعوى بظاهرها لا تستقيم ، لغت را قبول نمی‌کند ، لما عرفت أنّ الصيغة لها مادة وهيئة والمادة موضوعة بمعناه ، این روی همان بحث‌های معروف که در لغت یک چنین چیزی وجود ندارد که وجوب ، ایشان از این راه وارد شدند که اگر در لغت باشد یک اصطلاحی دارند اگر مدلول صیغه‌ی افعل وجوب باشد دالش چیست ؟ اصطلاحا این طور می‌گویند .**

**اینکه ایشان می‌گوید لها مادة وهیئة اشاره به این نکته است چون نسبت بین دال و مدلول نسبت تضایف است شما اگر مدلول پیدا کردید دال برش چیست یا هیات است یا ماده است ماده که دال بر آن نیست هیات هم نیست ایشان از این راه وارد می‌شود و ما راه دیگری عرض می‌کنیم .**

**بله ومفاد معنى حرفي لكونها موضوعةً لنسبة المادة إلى الفاعل بالنسبة الإيقاعية ، این را توضیح دادم دیروز هم عرض کردم چون مرحوم نائینی قدس الله سره در معنای حرفی قائل است که معنای حرفی ایجادی هستند اخطاری نیستند این نسبت الایقاعیة یعنی نسبت ایجادی به تعبیر ایشان عرض کردم بعضی‌ها می‌گویند النسبة الطلبیة نه ایقاعیة لکن معروف وضعها للطلب نه مفهوم طلب به نحو معنای حرفی طلب به معنای حرف حالا من در خلال بحث‌ها به این مطلب اشاره می‌کنم . و عرض کردیم نه کلمه‌ی نسبت اینجا درست است نه کلمه‌ی ایقاع هر دو فی غیر محله است .**

**لنسبة المادة فلا معنى لدعوى وضع ، اللهم إلا أن يوجه بأنّ المراد وضعها لإيقاع النسبة إذا كان بداعي الطلب فيؤخذ داعي الطلب قيداً في الوضع الهيئة ، لکن خوب این خلاف ظاهر است قیدیتش حالا این چون در بحث واجب معلق هم یک بحثی دارد مرحوم شیخ که گفتند نمی‌دانم مقرر اشتباه کرده آنجا این را توضیح می‌دهیم ان شاء الله تعالی .**

**وأما دعوى أكثرية إستعمالها في الإستحباب ، بعد جواب می‌دهد این چون در مثل معالم و اینها آمده که زیاد در استحباب به کار برده شده بعد ایشان می‌فرماید وتوضيح الفساد يتوقف على بيان حقيقة الوجوب والإستحباب ، عرض کردم ما یک مشکلی که داریم در این کتب اصولی ما خیلی چنین مرتب وارد نشدند مثلا اینجا به مناسبت اینکه مفاد صیغه وجوب است یا استحباب است یا اعم از وجوب و استحباب است میان وجوب و استحباب کردند دقت کردید ؟**

**که آیا وجوب چیست ، آیا وجوب یک معنای ترکیبی است مطلوبیت شیء مع المنع من الترک و یا یک معنای بسیط است معنای ترکیبی نیست ایشان وارد این بحث شدند دقت می‌فرمایید خود مرحوم آقای نائینی و عرض کردیم در عده‌ای از کتب اصولی اهل سنت در شیعه شاید بعضی از قدمای ما حالا قدما مراد من از قدما در اینجا این قدمای قبل از شیخ انصاری است ، مثلا دوران بعد از وحید دوران نشاط اصولی ما چون الان دقیقا اشارات مرحوم حاجی کرباسی در ذهنم نیست ترتیب ابوابش بعضی‌هایشان دارند اما در کتب اهل سنت هست.**

**عرض کردیم در کتب اهل سنت یک فصلی را اصولا در بیان حقیقت حکم دارند که اصلا حکم چیست ، بعد تقسیمات حکم دارند ، حکم مولوی ، حکم وضعی ، حکم ارشادی ، بعد مساله‌ی اقسام حکم یا حکم وجوبی است حقیقت وجوب چیست اینها را در کتب اهل سنت البته آن هم نه در همه‌شان در عده‌ای‌شان یک فصل مستقلی در این جهت دارند روشن شد چه می‌خواهم بگویم ؟**

**ما متاسفانه یک فصل مستقلی در این کتب اصولی خودمان نداریم یک دفعه به مناسبت وارد آن می‌شویم و الا فصل مستقلی نداریم و من در تقسیم اصول عرض کردم اگر بخواهیم این کتب اصولی که در این مدت هزار و تقریبا دویست و خورده‌ای سال نوشته شده همه را جمع و جور بکنیم و همه را تنظیم بکنیم بهترین راهش این است که با اصولی که شیعه نوشته و اصولی که آنها نوشتند پنج فصلش بکنیم اصول را پنج بابش بکنیم .**

**باب اولش در حقیقت حکم باشد که ما نداریم الان در کتب ما نیست الان در کتب ما این بحث مطرح نشده فصل دومش در مباحث لغوی باشد حقیقت ظهورات ، ظهورات چیست ؟ بحث ظهورات را ما داریم متاسفانه یکی‌اش یک جاست یکی‌اش یک جاست خیلی چنین جمع و جور نیست چند دفعه توضیح دادیم اصل حجیت ظهور چرا ظهور حجت است و بعد منشاء حجیت ظهور که این خودش یکی از ابحاث سنگین علم اصول است ، نکته‌ی اینکه اصلا ظهورات چرا حجتند وجه حجت ظهورات چیست آیا ظنی است به مناسبت اینکه شیخ در کتاب رسائل حجیت ظواهر را داریم این بحث را ما غالبا آنجا داریم ، یکی هم در بحث اقسام ظهورات ، ظهور جمله‌ی اسمیه ، جمله‌ی فعلیه اینها را هم باز در اینجا دارند یعنی انصافا کلمات اصحاب ما عده‌ای از این بحث را دارند اما متفرقه بحث سوم در مصادر تشریع باشد مثل کتاب و سنت و عقل و اجماع و برای اینکه احاطه‌ای پیدا بشود تقریبا آن که قیل فی الاسلام مثلا مثل مصالح مرسله و مثل استحسان و استصحاب که خوب عده‌ای از شیعه هم قائل هستند مثل استصحاب و مراد من از استصحاب در اینجا در شبهات حکمیه‌ی کلیه در احکام نه در موضوعات خارجی .**

**اصولا در اصول وقتی استصحاب مطرح می‌کنند مرادشان احکام است اشتباه نشود ، آقایان نوشتند مثلا یکی از اقوال استصحاب در موضوعات حجت است در احکام حجت نیست اصلا بحث حجت اصل استصحاب است موضوعات اصلا بحث درشان نیست ، دارند بعضی‌هایشان اصلا بحث نیست ، بحثی که در اصول واقع شد در احکام است مثل همین بحث معروف که یک آبی است مثلا پنج تا کر است رنگش رنگ خون گرفته نجس شده بعد رنگش خودش پرید سفید شد آیا پاک است یا نه ؟ خوب استصحاب بقاء نجاست کردند .**

**یا همین مساله‌ی حرمت زن بعد از پاک شدن از خون و قبل از اغتسال آنجا هم استصحاب کردند یا اگر در نماز با تیمم نماز خواندند وسط نماز آب را پیدا کردند استصحاب کردند که ادامه بدهید استصحاب وجوب ادامه‌ی نماز الی آخره مراد از استصحاب در اصول این است اصلا دقت کنید ، موضوعات خارجی اصلا مرادشان نیست کلا مرادشان نیست در اصول مراد این است .**

**و لذا مرحوم نائینی می‌فرماید مساله‌ی اصولی استصحاب در شبهات حکمیه‌ی کلیه است اما شبهات موضوعیه قواعد فقه است اصلا از اصول نیست جزو قواعد فقهیه است مساله‌ی فقهی هم نیست جزو قواعد فقه است در قواعد فقه باید متعرضش شد و اهل سنت هم در اشباح و النظائر آوردند البته کلی استصحاب هم آوردند در اصول هم آوردند .**

**علی ای حال خیلی وارد این بحث نشویم آن وقت مصادر تشریع را ما خیلی مرتب بحث نکردیم آنها چرا کتاب ، مباحث کتاب این کتاب‌های درسی ما راجع به کتاب و نسخ و مسخ و اینها ، چرا معالم یک مقداری این طوری است یک مقدار مباحث قرآن دارد سنت دارد ما در سنت بیشترین بحث روی طریق سنت که خبر واحد مثلا باشد اجماع دارد عرض کردم مجموعه‌ی ما قیل او یمکن ان یقال در دنیای اسلام راجع به کشف احکام حدود 20 تاست چهارتایش نزد ما مشهور است کتاب و سنت و عقل و اجماع اما غیرش هم هست مصالح مرسله هست حتی عده‌ای قائل هستند شوری و مراد از این اجماع یا شوری یعنی حکم را عوض کنند .**

**مثلا در زمان ما فرض کنید من باب مثلا ذبح مشکلاتی ایجاد کرده هم به لحاظ خود ذبح و مکان ذبح و تقسیم ذبح در ایام حج اصلا علما جمع بشوند همه‌شان رای بدهند که آقا ذبح را برداریم از احکام حج برداریم می‌گویند این حجت است حجت به معنای مصدر تشریع است می‌توانیم آیه‌ی قرآن را با اجماع تخصیص بزنیم می‌توانیم سنت رسول الله را با اجماع برداریم یا با شوری یعنی اکثریت شوری الان در کتاب‌های ما نیامده در بعضی از کتب اهل سنت آمده که اصلا خود شوری عده‌ای قائلند که خود شوری در حقیقت خودش مصدر تشریع است دقت بکنید .**

**اجماع نزد ما مصدر تشریع نیست اما نزد اهل سنت چرا مصدر تشریع است آنهایی که قائلند مصدر تشریع می‌دانند پس بحث سوم هم مصادر تشریع باشد عقل و اجماع و حقیقت عقل و حقیقت الی آخره ، مبحث چهارم هم طرق و امارات باشد مبحث پنجم هم اصول عملیه . این اگر بخواهیم کل کتب اصول را بین السنة و الشیعة و القدیم و الجدید همه را با هم جمع بکنیم اصول می‌شود پنج باب . اگر خواستند آقایان تنظیم مباحث اصولیه کنند .**

**اما فرض کنید الان کتاب فوائد اینطور نیست کتاب کفایه اینطور نیست معالم اینطور نیست یعنی الان کتب ما به این نحو نیستند اما این هست این جزو مطالب هست .**

**از مطالبی که در اصول متاخر شیعه انصافا خیلی رویش کار شده دعوای تحلیل‌های ظهورات است یکی دعوای ظهور یعنی اینکه مثلا صیغه ظهور در وجوب دارد یا نه یکی تحلیل این ظهور این را ما عادتا در کتب قدیم در علوم بلاغت مثل بیان یک مقداری داریم مجاز و حقیقت و فلان و از این حرف‌ها یک مقداری آنجا داریم . در جدید تقریبا علمی به نام فقه اللغة در دنیای عرب در دانشگاه‌های ادبیات یک مقداری اما انصافا هیچ کدامشان به اندازه‌ی اصولیین متاخر شیعه کار نکردند . اصولیین متاخر شیعه در هیآت خیلی کار کردند در هیآت مبحث ظهور مطرح است و مبحث وجه ظهور تحلیل ظهور .**

**مثلا ببینید مرحوم نائینی می‌گوید صیغه ظهور در وجوب دارد این ظهور یک بحث ، روی این بحث خوب نوشتند قبلی‌ها هم نوشتند اهل سنت هم نوشتند چیز تازه‌ای ما کمتر داریم اما تحلیل این ظهور منشاء این ظهور کجاست در هیآت خیلی بحث‌های مثلا هیات جمله‌ی اسمیه مثلا شرطیه ، هیات جمله‌ی شرطیه را تحلیل قشنگی کردند تحلیلات خیلی خوبی دارند که اهل سنت عادتا ندارند انصافا در این قسمت این هم به خاطر اینکه علمای ما در تحلیل آن افراد یعنی اقسام کلمه در خصوص معنای حرفی خیلی تحلیلات خوبی دارند تحلیلات علمای اصولی ما در معنای حرفی تحلیل‌شان ها نه ظهوراتشان در ظهوراتشان اهل سنت هم دارند ما نداریم الان . علامه مثلا در تهذیب دارد تهذیب الاصولش مثلا واو به چه معناسب بل به چه معناست الا به چه معناست لکن به چه معناست اینها را دارد علامه دارد ، همین‌ها که در مغنی می‌خواندیم آنجا هم دارند در کتب اصول اهل سنت هم داریم ، اصول اهل سنت معانی حروف را دارد در اصول اهل سنت ما دیگر معانی حروف را نداریم .**

**من دیدم فرض کن مثلا در بحث مفهوم شرط معنای ان مثلا معنای ان در لغت عرب چیست و الا اصولا نداریم یعنی معانی مفردات ، معانی هیآت را داریم مثلا معنای جمله‌ی اسمیه چیست معنای جمله‌ی وصفیه چیست ، معنای جمله‌ی حرفیه ، اینها را داریم اضافه‌ی بر اینها تحلیل هم داریم دو تا نکته است اشتباه نشود یکی ظهور است یکی تحلیل است این تحلیل‌هایی که ما الان در حوزه‌های ما در حوزه‌های شیعه الان خوانده می‌شود انصافا بی سابقه است در دنیای اسلام بی سابقه است یعنی شیعه این جهت خیلی پیش رفته کارهایی هم که ما در اصول عملیه کردیم خیلی پیش رفتیم اصلا قابل قیاس با اهل سنت نیستیم در اصول عملیه هم ما در این دو بخش خیلی جلو رفتیم انصافا در کتب اصولی ما مثلا همین جا یکی ظهور است ، ظهور صیغه در وجوب است یکی تحلیل این ظهور است این تحلیل خیلی مهم است یعنی این تحلیلی است که مرحوم نائینی ارائه می‌دهد برای وجوب .**

**و مرحوم نائینی در اینجا دو مبنا را نقل می‌کند یک مبنا مبنای لغوی است یک مبنا هم به قول ایشان عقلی که من فکر می‌کنم مرادشان عقلائی بوده شاید مقرر درست ننوشته بعید است نائینی قائل باشد که بحکم عقل يجب طاعة المولی ، خوب این باید بردگی ذاتی را قبول بکند عقل که نمی‌تواند بیاید ، این را عقلاست و جامعه هم ، هر حکمی که به حسب زمان عوض شد این حکم عقلی نیست عقلائی است سیر عقلائیه است عوض می‌شود لذا حجیت قطع که مرحوم شیخ گفت ذاتی است گفتیم ذاتی نیست چرا چون در آن زمان واقعا این طور بود اما الان اگر بگویند قطع حجت نیست مشکل ندارد مثلا می‌گویند شما دیدیم در روزنامه نوشت که مجلس موافقت کرد فلان قانون بگوید آقا شما در روزنامه دیدید روزنامه‌ی مجلس هم دیدید لکن به این اکتفا نکنید زنگ بزنید به مجلس باز بگویند به این هم اکتفا نکنید زنگ بزنید به وزارت کشور ، زنگ بزنید به استانداری ، این مشکل ندارد الان سوال بکنید خیلی راحت است الان ، یعنی الان اگر بگویند قطع حجت نیست خیلی مشکل درست نمی‌کند .**

**به قول مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی ایشان حجیت را عقلائی گرفته در باب قطع می‌گوید چون اگر قطع حجت نباشد اختلال نظام لازم می‌آید بله در زمان ایشان بله ، به آن امکانات آن زمان بله اما الان در زمان ما بگویند آقا نه ولو قطع دارید باز سوال بکنید باز سوال بکنید مشکلی ندارد .**

**عرض کردم مطالبی که برمی‌گردد به جامعه و تمدن‌ها و فرهنگ‌های جامعه و وضع جامعه و اینها را نباید حکم عقلی حساب کرد اینها حکم عقلی است که با شرایط اجتماعی تطبیقش می‌دهند احکام عقلایئه اینها را جزو احکام عقلائی حساب می‌کنند**

**یکی از حضار : حکم عقلی در اینجا را به نحو قضیه‌ی حقیقیه بگیریم نه قضیه‌ی خارجیه**

**آیت الله مددی : قضیه‌ی حقیقیه و خارجیه اصلا اگر باشد قضیه نیست دیگر ارتکاز عقلی است نه اینکه عقل چنین چیزی نمی‌گوید که برده باید مولی را اطاعت بکند .**

**یکی از حضار : نه حقیقت اطاعت را می‌گویم .**

**آیت الله مددی : مضافا حقیقت افعل نه یک امر لغوی لغت امر اجتماعی است اصول در پدیده‌های اجتماعی بحث‌های ذاتی و عقلی درست نیست ، اینها پدیده‌های اجتماعی هستند از اجتماع به اجتماع فرق می‌کند .**

**یکی از حضار : یعنی با استقراء افراد این به دست آمده ؟**

**آیت الله مددی : ببینید شما ظهور را می‌خواهید بگویید ظهور را قبول کردیم ، خود نائینی هم ظهور را قبول کرد گفت ظهور در وجوب دارد ، بحث سر تحلیل وجوب است .**

**شما مثلا می‌آید ان شاء الله در بحث فرض کنید مثلا جمله‌ی شرطیه در کفایه دارد که آقای خوئی و دیگران همان راه را رفتند ، ایشان می‌گوید اگر می‌خواهد جمله‌ی شرطیه دلالت بر مفهوم بکند چهار تا نکته باید اثبات بشود : یکی اینکه بین شرط و جزاء ترتب هست یکی اینکه ترتب به نحو ملازمه هست یکی اینکه ملازمه به نحو علیت است یکی اینکه این علیت به نحو انحصار است خوب این تحلیل است دقت می‌کنید ؟ این یک تحلیلی است برای انعقاد ظهور جمله‌ی شرطیه در مفهوم باید این چهار مرحله را اثبات بکنیم ترتب بین جزاء و شرط ، ترتب به نحو ملازمه ، ملازمه به نحو علیت ، علیت هم به نحو انحصاری خوب این تحلیلی است که ایشان ارائه می‌دهد .**

**لذا مرحوم آقای خوئی ترتب و ملازمه را قبول می‌کند ، علیت را قبول نمی‌کند . چون می‌گوید ما در لغت عربی متلو ادات شرط گاهی اوقات علت است گاهی معلول است ، مثلا اگر تب کردید نبضت سریع است ، اگر نبضت سریع است تب کردید خوب یکی علت است یکی معلول است ، شما گاهی بعد از ادات شرط علت می‌آورید گاهی بعد از ادات شرط معلول می‌آورید . پس اینکه همیشه بعد از ادات شرط حتما باید علت باشد قبول نمی‌کنیم .**

**و ما آنجا توضیح دادیم که ایشان اشتباه فرمودند آن که گاهی علت می‌آید و گاهی معلول در امور واقعی است در انشائیات این طور نیست بحث در جمله‌ی شرطیه در انشائیات است ، آن امر واقعی است تابع واقع خودش است ممکن است سرعت نبض علت تب باشد ممکن است تب علت باشد ، دقت می‌کنید امر واقع خودش است .**

**در انشائیات ابداع است ایجاد است ایجاد به این معنا یعنی چیزی که نیست وجودش می‌دهد اگر میهمان آمد نان بخر ، خوب این ظهور عرفی دارد که آمدن مهمان علت است و الا فی نفسه این طور نیست که آمدن مهمان علت باشد این دارد می‌گوید اگر مهمان ، دقت کردید این اشتباهی را که مرحوم آقای خوئی مرتکب شدند اینجا رفتند روی امور واقعی ، روی امور واقعی راست است حق با ایشان است خوب متلو ادات شرط گاهی علت است گاهی معلول است راست هم هست درست است .**

**حالا مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی از راه دیگر که آیا ادات شرط برای فرض و تقدیر است یا برای تعلیق است ؟**

**یکی از حضار : انحصارش هم قبول می‌کند ؟**

**آیت الله مددی : دیگر نه دیگر وقتی علیت را قبول نکرد انحصار را هم قبول نکرد . ما البته مفهوم شرط را قبول کردیم علیت را قبول کردیم به خاطر ظاهر انشاء که علیت باشد درش انحصار هم با مقدمات حکمت اثبات کردیم و الا خودش فی نفسه در نمی‌آید ، این هم خلاصه‌ی بحث . چون آقایان می‌دانند مبنای ما در اصول وقتی یک صحبتی می‌کنیم چند تا تقریبا سعی می‌کنیم در طی یک ماه دو ماه کل اصول را به یک نحوی بیاوریم به یک بهانه‌ای کل مباحث اصول را از اول تا آخر به یک بهانه‌ای طرح بکنیم .**

**خوب مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی می‌گوید ، البته ایشان نسبت می‌دهد به اهل معقول می‌گوید اهل معقول نمی‌دانم می‌گویند برای فرض تقدیر است ، اهل ادب تعلیق ، حالا نمی‌دانم من نسبتش را الان در ذهنم نیست یکی را به اهل معقول نسبت می‌دهند یکی را به اهل ادب در کتاب مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی .**

**البته در محاضرات آقای خوئی که ظاهرا اشتباه از خود مقرر باشد نوشته بمعنی الفرض او التعلیق نه فرض در مقابل تعلیق است اشتباه کردند فرض و تقدیر یا تعلیق این دو تا معنا فرق می‌کند خود ایشان فرض را قبول می‌کند حالا نمی‌داهم فرض را به علمای ادب نسبت داده یکی‌اش را به علمای معقول من نسبت را در همان جا هم عرض کردم اینکه ایشان نسبت می‌دهد من هنوز برایم روشن نیست که اهل ادب این را گفتند یا اهل معقول آن را گفتند روشن نیست ، در کتب ادبی چنین چیزی ما ندیدیم حالا ایشان نسبت می‌دهند به علمای معقول و علمای ادب .**

**آن وقت ایشان فرق می‌گذارد به لحاظ اینکه فرض است یا تعلیق است ، آن وقت خود ایشان قبول می‌کند فرض است و قائل به مفهوم هم می‌شود ما در آنجا توضیح دادیم که اگر شما فرض گرفتیم باید قائل به مفهوم نشوید اصلا چون اگر فرض شد شبیه مفهوم وصف می‌شود توضیح موکول الی محله**

**علی ای حال اینها تحلیل‌هایی است که گفته شده دقت می‌کنید پس یکی ظهور جمله‌ی شرطیه در مفهوم است یکی تحلیل این ظهور است و ما باز تحلیل دیگری کردیم حالا دیگر جایش اینجا نیست صحبتش در محل خودش بعد در خلال این بحث اشاره می‌کنیم .**

**علی ای حال این مطلبی را که مرحوم نائینی در اینجا دارد من می‌خواستم به این مناسبت بگویم انصافا در اصول متاخر شیعه روی این خیلی کار شده و این خودتان را آماده کنید این از آن کارهایی است که باید رویش خیلی کار بشود و آن تحلیل هیآت ، تحلیل معنای حرفی نه ظهور ، در کتب قدیم غالبا انعقاد ظهور بود ، ظهور در چه دارد اما الان در این معانی جدید در این بحث‌هایی که ما الان در اصول جدید ما شده این هم تقریبا بعد از شیخ انصاری شده خیلی قدیم نیست یعنی فکر نمی‌کنم تا وحید بهبهانی هم باشد نسبتا متاخر است تحلیل‌های بسیار خوبی را انصافا حقا یقال حتی اهل سنت هم ندارند .**

**و در میان ما تا آنجایی که من خبر دارم تحلیل مثلا معنای حرفی را به آن معنایی که من گفتم اولین بار مرحوم آقای نجم الائمه‌ی رضی دارد که یوجد المعنی فی غیره معنای حرفی را این طور گرفته به خلاف معنای اسمی و عرض کردیم مرحوم صاحب فصول فرق بین معنای اسمی و حرفی را معنای اسمی را استقلالی معنای حرفی عالی ، احتمال می‌دهم ایشان حالا الان در ذهنم نیست مثلا در فصول که من دیدم یاد نیست که ایشان عبارت نجم الائمه را آورده یا نه احتما می‌دهم ایشان عبارت نجم الائمه را این جور معنا کرده عالی و استقلالی ، کفایه هم از فصول گرفته اگر مبتلا شدید به تدریس کفایه بهترین راه تدریس کفایه قرائت فصول است ، چون کفایه به قوانین ، با اینکه قوانین خواندند آن زمان فصول در حوزه‌ها رسمی بود صاحب کفایه به فصول خیلی متاثر است بیش از قوانین خیلی متاثر است اگر و در این شروح مرحوم آقای فیروز آبادی خدا رحمتش کند ایشان در عنایه خیلی کلمات فصول را آورده است ، لکن تاثر صاحب کفایه بیش از آن مقداری است که ایشان آورده دیگر من نمی‌خواهم شرح کفایه بگویم . علی ای حال اگر مبتلا شدید به شرح کفایه فصول خیلی ، اخیرا چاپ جدیدی از فصول دیدم خوب است بد هم نیست بعضی از تعلیقات هم با آن چاپ کردند انصافا چهار جلد است پنج جلد است برای من آوردند عتبه‌ی حسینیه چاپ کرده یا عباسیه .**

**علی ای حال انصافا چاپ خوبی است و فصول خیلی تاثیر گذار است در کفایه بیش از ، غیر از شیخ انصاری که استاد ایشان ، البته ایشان درس شیخ را حدود 6 ماه رفته نه استاد رسمی و وقتی که نجف رسیده بعد شیخ فوت کردند اما غیر از شیخ انصاری که حالت استاد دارند یکی به مرحوم آقا شیخ حبیب الله رشتی به عنوان صاحب بدایع به ایشان متاثر است که استاد ایشان است یکی هم به کتاب فصول ، اگر کسی می‌خواهد عبارات کفایه حل عباراتش بشود فصول را زیاد نگاه کند .عرض کردم در این شروحی که نوشتند مرحوم آقای صاحب عنایه مرحوم آقای فیروز آبادی بیش از بقیه عبارت فصول را آورده است لکن من خودم چون مراجعه می‌کردم تاثر صاحب کفایه بیش از این مقدار است که ایشان آورده است مطالب دیگری هم دارد از آنجا گرفته بیش از آن است .**

**یکی از حضار : ثمره‌ی این تحلیل‌های اصولیین شیعه در فقه با توجه به اینکه ظهور هم عقلائی است همین هم کار ساز است برای ما در فقه خوب ثمره‌اش چیست در فقه ، این همه مثلا جلد کتاب نوشتند سالیان سال بحث‌های تحلیل فلسفه‌ی اصول کردند**

**آیت الله مددی : فلسفه‌ی اصول غیر از تحلیل هیآت معنای حرفی است .**

**یکی از حضار : خوب باشد تحلیل هیآت این چه ربطی به فقه دارد ؟**

**آیت الله مددی : این به درد فقه و استظهار خیلی می‌خورد .**

**یکی از حضار : استظهار که دیگر دست تحلیل نیست .**

**آیت الله مددی : چرا ما چون عرض کردیم ، شما تحلیلی که می‌کنید باید تحلیلی بکنید که بعد منتهی به استظهار بشود این را ما چند دفعه توضیح دادیم یا تحلیل را نرویم تا خلقت آدم و حوا و اینها ، تحلیل یک حد محدودی دارد ، دیگر این اصلش از این بوده آن از او بوده از آدم گرفته نه نمی‌خواهد تحلیل ، و بعد هم تحلیل بعد از تحلیل باید برگردیم با ظهورات تطبیقش بدهیم ، آن نکته‌ی فنی‌اش به نظر ما این است ما نرفتیم دنبال تحلیل سرمان را بیاندازیم پایین برویم دنبال تحلیل ، تحلیلی که فرض کن مثلا من باب مثال همین بحث معروف که صیغه‌ی نهی دلالت بر بطلان می‌کند یا نه نهی دلالت بر بطلان می‌کند ، خوب این را اصولیین اهل سنت مطرح کردند دیدم بعضی از اصولیین شیعه‌ی ما اخیرا یک حرف‌های عجیب و غریب که این حرف‌ها چطوری است فلان ان شاء الله در محل خودش توضیح می‌دهم.**

**چون اینها لا تصلی فی وبر ما لا یؤکل لحمه را به عنای تکلیف گرفتند نهی گرفتند ، خوب آیا این دلالت می‌کند که صلاة هم باطل است یا نه ، ما آمدیم در آنجا این تحلیل را ارائه دادیم یعنی گفتیم چون معنای حرفی یک معنای اندکاکی است حالا این اصطلاح من است همان حرف صاحب شرح کافیه را ما اندکاکی گرفتیم عرض کردیم عبارت شرح کافیه احتمالا آخوند شرح کافیه را دیده است احتمالا ، چون آخوند یک ان قلت و قلت دارد اگر یادتان باشد در معنای حرفی اگر این طور باشد معنای من و ابتدا یکی می‌شود بعد ایشان می‌گوید نه إبتدا وضع لأن يراد إستقلالاً ومن وضع لأن يراد آلياً این ان قلت و قلت ایشان به عینه حاشیه‌ی سید شریف بر شرح کافیه است سید شریف سنی ، سید شریف جرجانی یک حاشیه بر شرح کافیه دارد عینا همین ان قلت و قلت است در حاشیه‌اش دارد ان قلت باید معنای من و ابتدا را یکی بگیرد همین جواب را می‌دهد .**

**و لذا احتمال می‌دهم مرحوم صاحب کفایه عبارت نجم الائمه را دیده باشد چون دقیقا عبارت حاشیه را آورده حاشیه‌ی سید شریف نه متن را . آن وقت این اصطلاح استقلالی و عالی را در نجم الائمه ندارد ایشان ، این اصطلاح را فصول آورده است .**

**عرض کردیم اینها حتی بعضی از شاگردان کفایه حالا من نمی‌خواهم وارد بحث شرح کفایه بشوم ، شاگردان کفایه که شروح نوشتند در اینکه مراد مرحوم صاحب کفایه از عالی و استقلالی چیست چند تا احتمال دادند این عرض کردیم این نکته‌ی فنی‌اش همین است که این است آن راه‌ها را خیلی نرویم به جای ، مثلا خود صاحب کفایه عالی و استقلالی گرفته فرض کنید مثلا استاد ما آقای سیستانی لف و نشر یعنی معنای اسمی به نحو نشر است معنای حرفی اینها همه لف و بعضی‌ها آن را معنای اندماجی گرفتند مندمج است ما بیشتر معنای اندکاکی آن وقت معنای اندکاکی یعنی این در طرفین خودش ، خودش فی نفسه معنا نمی‌دهد معنایش**

**آن وقت ببینید شما وقتی می‌گویید لا تصلی ما آمدیم روی این تحلیل این طور گفتیم این لا که آمده خود لا در لغت عرب به معنای ، وقتی در ترکیب به کار برده می‌شود برای جلوگیری است دقت می‌کنید برای جلو گیری ، این می‌خورد با نهی مولوی چون لا معنای حرفی است این معنای حرفی لا در ضمن معانی چیزهای دیگر ، اگر در ضمن خود لا در ضمن زجرش ملاحظه کردید از آن حکم مولوی در می‌آید اگر لا را در ضمن صلاة ماده ملاحظه کردید از آن حکم وضعی در می‌آید ، یعنی ما با تحلیل آن به این نتیجه رسیدیم که نهی دلالت بر فساد هم می‌کند نه اینکه فقط بیاییم بگوییم ظهورات ، دقت کردید ؟**

**مثلا فرض کنید آقایان اهل سنت گفتند نه این لا تصلی فقط لا را نگاه کردند گفتند فقط نهی است .**

**یکی از حضار : اینجایش قانونی است ؟**

**آیت الله مددی : به نظر ما این یکی قانونی است هر دویش باطل است ، یعنی هر دو درست است یعنی هم معنای مولوی دارد**

**الان علمای اصول ما اصلا این لا تصلی را فقط به صلاة زدند به ماده زدند و لذا معتقدند لا تصلی في وبر ما لا يؤكل لحمه ، حکم مولوی نیست خوب دقت کنید الان علمای اصول ما می‌گویند خوب این برای تحلیل است دیگر**

**یکی از حضار : ارشاد به جزء گرفتند**

**آیت الله مددی : ها ارشاد به جزئیت و مانعیت و قاطعیت و این حرف‌ها گرفتند .**

**این که ارشاد گرفتند به خاطر چه به خاطر اینکه مولوی نیست یعنی اگر شما در وبر ما لا یؤکل نماز خواندید بعد دو مرتبه ، فرض کنید در پوست گربه مثلا نماز خواندید بعد دو مرتبه آن را انداختید نماز خواندید شما عقاب ندارید عقوبتی ندارد درست است آنجا گفت لا تصلی لکن این معنایش این بود که نماز باطل است ، عرض کردیم حکم مولوی ناشی از مولویت مولی است اصطلاحا این طور اگر حکم مستقیما مشتمل بر جزاء باشد مولوی است اگر مستقیما مشتمل نباشد بر کیفر می‌شود وضعی ، حکم وضعی و مولوی این طوری است .**

**مثلا جزئیت مثلا اگر گفت وجوب ، وجوب یعنی شما اگر مخالفت کردید خودش جزاء دارد اما اگر گفت جزئیت یعنی اگر شما جزء را انجام ندادید چون تکلیف را انجام ندادید جزاء دارد نه مستقیم خود جزئیت مستقیما جزاء ندارد ، احکام مولوی احکامی است که موضوع خطابات کیفری هستند احکام جزائی ، حالا این را من در همین جا هم شرح می‌دهم چون اینکه شما فرمودید تصادفا می‌خواستم شرح بدهم شاید امروز نرسیم دیگر وقت دارد تمام می‌شود که تحلیل تاثیر گذار است .**

**لذا بعضی از این آقایان معاصر ما نوشتند من سر در نمی‌آورم از آن طرف می‌گویند نهی فساد دارد یا نه از آن طرف می‌گویند این اوامر اصلا ارشادی هستند یعنی از آن طرف ارشادی هستند اصلا نهی ندارد مولویت ندارد ، ارشاد به جزئیت است یعنی به عبارت اخری فقط دلالت بر فساد می‌کند درش نهی ندارد درش زجر ندارد دقت کردید ؟ می‌گوید این دو تا با هم دیگر**

**ایشان ملتفت نشده آن بحثی را که مطرح کردند سنی‌ها مطرح کردند و قدمای اصولی‌ها آنها روی این جهت مطرح کردند که لا تصلی نهی است فرق نگذاشتند این مطلب را الان اصول متاخر شیعه مطرح کرده است که این اصلا جنبه‌ی نهی ندارد ، این جنبه‌ی ارشادی دارد. دارد می‌گوید این جزء است این مانع است و من توضیحات کافی عرض کردم در کتب اهل سنت حکم وضعی فقط جزئیت و شرطیت است در کتب ما اضافه شده احکام وضعی اضافه شده در مثل کفایه حتی قضاوت و ولایت و حجیت و الی ما شاء الله کفایه که خیلی زیاد آورده در بحث استصحاب در احکام وضعیه خیلی زیاد آورده ما مثلا مانعیت را اضافه کردیم اینها ندارند اهل سنت ندارند ، جزئیت و شرطیت ، ما مانعیت را اضافه کردیم قاطعیت را اضافه کردیم فرق بین مانع و قاطع هم گذاشتیم عرض کردیم ، قاطعیت را اضافه کردیم الی آخره دیگر من نمی‌خواهم بقیه‌اش را بگویم .**

**به هر حال دقت بکنید این دو تا تفکر است ، یک تفکر که می‌گوید این نهی است درش اصلا بطلان در نمی‌آید و ما آمدیم گفتیم نه آن وقت نتیجه‌اش این می‌شود ظهورش این می‌شود که اگر در وبر ما لا یؤکل لحمه نماز خواند بعد آن وبر را آن وبر مو به اصطلاح است ، کرک به اصطلاح فارسی کرک است مثل شتر ، ما لا یؤکل لحمه نماز خواند آن را انداخت نماز درست خواند عقوبتی ندارد اما احتمال اگر نهی گرفتیم عقوبت دارد چرا وقتت را تلف کردی نماز خواندی چه کسی گفت این کار را بکنی ؟**

**یکی از حضار : اگر به ظهور برسد یعنی این اختلاف بین اعراب نباید می‌بود الان مثلا در لا تصلی که حضرت می‌فرمایند باید اعراب عرفی که لفظ می‌فهمند همین ظهوری که می‌فرمایید**

**آیت الله مددی : خوب می‌گویم همین هدف ما از این تحلیلات این هست که این ظهور را خدا رحمت کند آقای بجنوردی می‌فرمود راجع به حاج آقا رضای همدانی صاحب همین صلاة و طهارت می‌گفت این حاج آقا رضا در بحث‌های عقیدتی مثل شیخ الرئیس فکر می‌کند در بحث‌های فهم ظهورات روایات مثل یک عرب بدوی فکر می‌کند راجع به حاج آقا رضای همدانی تعبیر ایشان این بود مثل یک عرب بدوی فکر می‌کند .**

**حالا واقعا خوب ما هم هدفمان از تحلیل همین است که این را برسانیم به آنجا که آیا لا تصلی فی وبر ما لا یؤکل لحمه فقط از آن حکم وضعی در می‌آید یا نه فقط حکم تکلیفی در می‌آید که اهل سنت گفتند حکم مولوی ، یا هر دو در می‌آید آن وقت در عبادات فرقش با معاملات اینها بحث‌های یعنی این که ایشان فرمودند ما تحلیل را رساندیم برای اثبات ظهور نه اینکه تحلیل بکنیم برای خودمان این که حجم کار را زیاد بکنیم .**

**الان یک مقداری کارهای ما به طور کلی این طوری است این طور گفتند یرد علیه ، بیشتر کارهای ما به نقض است ، یک آقایی به من گفت بیا یک دوره برای ما اصول بگو فقط اثبات خودت را بگو برای دیگران را نگو خوب این ممکن است با 5 – 4 ماه تمام بشود دیگر چون ما بیشتر وقتمان به نقض است قال فلان اقول ، ما این که شما می‌بینید وقت گرفته می‌شود برای نقض‌هاست نه اینکه برای بحث باشد ، خود بحث ، بحث علمی خوبی است بحث این را نداریم ما این را نقض می‌کنیم برای اینکه باز بشود منسوب است به امیرالمؤمنین در مصابیح الانوار سید عبدالله شبر آورده است العلم نقطة واحدة کثره الجاهل حالا واقعا همین طور است این که شما فرمودید این بحث‌ها چرا طولانی شده این نکته‌اش در همین روایت امیرالمؤمنین هست منسوب به ایشان من جایی فعلا ندیدم ایشان هم می‌گوید جایی ندیده این روایت را ولکن نقل می‌کند در مصابیح الانوار فی حل مشکلات الاخبار العلم نقطة الواحدة کثره الجاهل این تکثیری که شده برای جهل ماست این تکثیر منشأئش این است نه اینکه واقعا نکته‌ی علمی باشد . این چون من فردا می‌خواهم نتیجه گیری کنم روی مطلب یک کمی امروز توضیحاتش را عرض کردم .**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**